

تحلیلی به مقاله‌ی صُور

ابهام در غزلیات حافظ

حانم نادری - ابهر

در مقاله‌ی «صُور ابهام در غزلیات حافظ»

مندرج در صفحه‌ی ۴۴ مجله‌ی حافظ شماره‌ی ۴۴ شیرینی مطلب موجب برانگیختن حس کنجکاوی من شد تا پا را از گلیم بیرون نهاده و برداشت خود را در چند جمله‌ی کوتاه با رغصت از گردآورنده‌ی خوش ذوق مقاله‌ی مذکور بیان کنم.

□ صفحه‌ی ۴۴، ستون اول، سطر دوم از آخر:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

اگر کلمه‌ی بی دو معنی متضاد داشته باشد و هر دو معنی در یک بیت صدق کند در شعر ابهام ایجاد می‌کند. اکنون کلمه‌ی بیدل نمی‌تواند در بیت بالا دو معنی بدهد، زیرا کسی که خدا را از خود دور بداند نمی‌تواند عارف یا خداشناس باشد. بدون ابهام بیدل معنی نادان دارد.

صفحه‌ی ۴۴، ستون دوم، سطر ۱۰ از آخر:

حضور خلوت انس است دوستان جمع‌اند

و این یکاد بخوانید و در فراز کنید

در این بیت کلمه‌ی «فراز» معنی «باز» یا «بسته» نمی‌دهد و «در» در مجلس انس نیست، بلکه حرف اضافه است و کلمه‌ی ؟ معنی جمع، مجموعه، فراهم را می‌دهد. از آنجایی که معمول بود دعا می‌خواندند و به جمع می‌دمیدند تا از زخم چشم در امان باشند. منظور خواجه همین است که دعا بخوانید و به جمع دوستان بدمید.

صفحه‌ی ۴۵، ستون اول، سطر دوم:

بگیر طره‌ی و طلعتی و قصه‌ مخوان

که سعد و نحس ز تاثیر زهره و زهل است

برای مفهوم فلسفی این بیت کافیست عقیده‌ی حافظ را نسبت به فلسفه‌ی جبر و اختیار بدانیم و اگر ندانیم ناآگاهی ما موجب به‌وجود آمدن ابهام در غزل می‌شود.

مصراع دوم چه به گفته‌ی گوینده باشد چه مخاطب، یک

مجموعه‌ی مقالات: نشریه‌ی داخلی

شماره‌ی ۵۹ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸

معنی دارد و آن این است که طره‌ی مه طلعت را بگیر و شاد باش.

صفحه‌ی ۴۵، ستون دوم، سطر سوم:

چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه

تشخیص کرده‌ایم که مداوا مقرر است

اگر معنی کنیم که وقتی غم را از فاصله‌ی زیاد (دور) دیدی شراب بخور تا فراموش کنی، به این می‌ماند که مریض نشده دوا بخوری. در مثال عشق اگر بگوییم به معشوقه‌ی عاشقی رقیب قدری خواستگار باشد عاشق غمگین شده می‌بخورد. بسا معشوق جواب رد بدهد و رقیب ناکام بماند، اما اگر معشوق، معشوق هوس‌باز باشد به رقیب عاشق بله بگوید، دیگر نقش غم از دل شاعر یا عاشق دور نیست بلکه غم (دور یعنی دوران، زمانه) است. و نیز اگر «دور» به معنی به گردش در آوردن جام یا پیاله باشد، کسی از این کار غمگین نشده است. بلکه گردش جام برای رفع غم بوده در واقع اگر واژه‌ی «دور» به معنی گردش جام در مصراع باشد، معنی نادرستی خواهد داشت.

صفحه‌ی ۴۵، ستون دوم، سطر ۸:

چندان گریستیم که هر کس که برگذشت

در اشک ما چو دید روان گفت: کاین چه جوست؟

(در اشک) را (در اشک) فرض کردن بعید نیست ولی قوی هم نیست. به عبارتی قریب به یقین نیست یقین همان است که قوی است و ویرگول موجود در مصراع دوم در جای خود قرار ندارد که باید بعد از کلمه‌ی (روان) قرار بگیرد. ناظر اشک را روان دیده اگر نه کاین چه جوست نمی‌گفت.

صفحه‌ی ۴۵، ستون دوم، سطر ۱۲:

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر

ذکر تسبیح ملک در حلقه‌ی زَنار داشت.

با وجود (مَلک) ذکر تسبیح (مَلک) مورد تحسین خواجه قرار نمی‌گیرد که آن قلندر را شیرین خطاب کند. از این که ایشان (اشاره به نویسنده‌ی مقاله‌ی مذکور) گفته‌اند مَلک منطقی‌تر است. جمله کاملاً غیرقابل پذیرش است. زیر (مَلک) اصلاً منطقی نیست تا مَلک منطقی‌تر باشد. باید گفت مَلک صحیح است.

صفحه‌ی ۴۶، شماره‌ی ۱۰ (حس آمیزی):

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم

شادی آور گل و باد صبا شاد آمد

در این مثال اصطلاحاً می‌گوییم (وارد آشپزخانه شدم و بوی غذا شنیدم) هرگز نشنیده‌ایم که وارد آشپزخانه شدم و بوی غذا بوئیدم. در اصل فعل بوئیدن برای بو (بو بوئیدم) نیامده است. شیئی را می‌بویند

تا بوی آن را حس کنند. اگر شیء مشخص ظاهر نباشد با بو نمی‌بویند بلکه بو می‌کشند تا بدانند یا حس کنند که چه بویی ست. اما در این غزل کلمه‌ی «بو» در جای خود نیامده است تا بوییده شود، بلکه جانشین کلمه‌ی خبر است و خبر را باید شنید. (خبر بهبودی از اوضاع جهان می‌شنوم.)
خلاصه‌ی ابهام را می‌توان آرایه گفت در آن‌جا که یک واژه دو معنی بدهد. یکی نزدیک و دیگری دور، آن‌که نزدیک است در مرحله‌ی

اول در نظر خواننده می‌آید. معنی دور صرف زیبایی و شیرینی شعر است.

اما ابهام پوشیده و مجهول گذاشتن است. بعید به نظر می‌آید با ابهام به هم برسند. ابهام شایسته‌ی هیچ شعری نیست مخصوصاً غزل حافظ. در میان خروار دنبال مشت نمونه‌گشتن نسزد. اگر مویی در ماست باشد، نقص شیر نیست، بلکه محیط آلوده است. اگر دقت نظر ابزار کار ما نباشد، ابهام سراسر دیوان حافظ را خواهد گرفت. ■

تتق در شعر حافظ

محمد مدرس (تبریزی) - تهران

□ سر خدا که در تتق غیب منزوی ست

مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم
(حافظ)

تتق (ا. ا) ۱- چادر، پرده‌ی بزرگ. ۲- پرده‌ی پیاز. || سپهرگون: ۱- پرده‌ی کبود. ۲- پیاله‌ی کبودی که از مینا سازند. || نیلی: ۱- آسمان. ۲- ابر سیاه (ف. معین).

«تتق»: «تتق = ططق = تنغ = چادر و پرده‌ی بزرگ، سرپرده، پرده، و نیز آن‌چه پیش عروس وقت جلوه باشد. پرده که در جلوه‌گاه عروس بندند.» (لغت‌نامه) در همین منبع به نقل از فرهنگ نظام آمده است: «این لفظ عربی نیست و در هیچ کتاب لغت عربی ضبط نشده، ترکی هم نیست و فارسی هم نمی‌تواند باشد برای این‌که حرف قاف دارد که در فارسی نیست...»

دخیل است از ترکی. مشتق از: توتماق tut-maq [= تتماق = طوتماق = طوتماق] (مص. م) در این‌جا به معنی: «بر روی چیزی پرده، پوشش و جز آن کشیدن، پوشاندن، مستور کردن، با دست یا چیزی دیگر به حالت نامرئی درآوردن.» ایضاً توتماق ۹
توت - توت / - ت / (ری. فع) + - وق [= uq] - (پس. ص): توتوق tut-uq در متون ترکی با املاء تتق، توتق، طوتوق نیز ضبط شده است. در اصل به معنای: «پوشیده، سرپوشیده، مستور.» (تاراما) در اصطلاح: «پرده، نقاب، حجاب، روئند، پوشش توری که سر و بعضاً صورت عروس را بیوشاند، سرپوش عروس، تور صورت عروس.» (همان)

این کلمه در زبان ترکی به معنایی مختلف به کار رفته است: در لهجه‌ی اویغوری: «ابری، مه‌آلود.» (کات ۷۱۳) ترکمنی: توتوق: «گرفته، اخمو.» هاوا: هوای خفه، شرحی، مه‌آلود. (سینا ۲۱۷) در آذری: مرادف توتقون tut-qun: «مق. باز، گشاده: گرفته (هوا)، ابری (آسمان)،» (ایضاً). عثمانی: «محبوب، شرمگین...» (ق. تر.) و...

به صورت «تتق» به زبان فارسی راه یافته و در آن زبان به معنای: چادر، پرده‌ی بزرگ، پرده، پشه‌دان، پرده‌ی پیاز و ... به کار می‌رود. (مراجعة کنیده به لغت‌نامه)

مولف سنگلاخ می‌نویسد: «توتوق: مجازاً پرده و حایلی را نامند که بر درگیرند و به سبب این‌که اسم شده از برای پرده و [خواننده نشد] را محذوف ساخته «تتق» نویسند. و مولف برهان قاطع این لفظ را فارسی شمرده به معنی چادر و پرده بزرگ نوشته است.»

در بخش لغات جامع التواریخ به تصحیح و تحشیه‌ی محمد روشن - مصطفی موسوی به نقل از D2-457, Clauson: Dictionary آمده است: «تتق tutuq (تر.) از ماده‌ی توت - (= tut) ... به معنای ابری (آسمان)، گنگ (آدمی)، پرده‌ی بسته، پرده‌ی دالان و هشتی سرپوشیده است... در ادبیات فارسی بیش‌تر به معنای پرده و پرده‌ی بزرگ به کار رفته است. تتق در روزگار کهن به زبان فارسی درآمد و بنا بر ثبت «ولف» در شاهنامه‌ی فردوسی [هم] به کار رفته است.

نشانه‌های اختصاری

۱- ف. معین: فرهنگ فارسی، تالیف مرحوم دکتر محمد معین.

۲- لغت‌نامه: لغت‌نامه‌ی مرحوم علی‌اکبر دهخدا.

۳- ایضاً: آذربایجان دیلی نین ایضاحلی لغتی (فرهنگ توضیحی زبان آذربایجانی)، نشریات علم - باکو

۴- تاراما: ینی تاراما سؤزلوگو (فرهنگ پژوهشی نو)، انتشارات موسسه‌ی زبان ترک - آنکارا، ۱۹۸۳ م.

۵- کات: قارشی لاشدیر مالی ترک لغت لری سؤزلوگو (فرهنگ تطبیقی لغات ترکی)، انتشارات وزارت فرهنگ - آنکارا، ۱۹۹۱ م.

۶- سینا: فرهنگ سینا - ترکمنی به فارسی، تالیف نورمحمد متقی، ج. نهضت قلم، ۱۳۷۱ ه. ش.

۷- ق. تر.: قاموس ترکی به فارسی. تالیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی (نویسنده‌ی جهانگشای نادری و دره‌ی نادره) با ویرایش روشن خیابوی، ج. نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش. ■